

غزل شماره ۳۵

- ۱ برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است
مراقماد دل از ره تو را چه افتاد است
- ۲ میان او که خدا آفریده است از بیچ
دقیقه ایست که بیچ آفریده نکشاد است
- ۳ به کام تا نرساند مرا لبش چون نای
نصیحت همه عالم به گوش من باد است
- ۴ گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است
- ۵ اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی
اساس هستی من زان خراب آباد است
- ۶ دلا منال زبیداد و جور یار که یار
تو را نصیب همین کرد و این از آن داد است
- ۷ برو فسانه مخوان و فنون مدم حافظ
کز این فسانه و افنون مرا بسی یاد است



ترج غزل

بیت اول

ای واعظ، پی کار خود برو، این چه فریاد است که به راه انداخته‌ای؟ من، دل از دست داده‌ام، تورا چه شده است؟

بیت دوم

کمر او که گویی خداوند آن را از هیچ آفریده، رمزی است که هیچ آفریده‌ای به آن پی نبرده و گره رمز را نگشوده است. [اغراق لطیف شاعرانه‌ای است در توصیف باریکی کمر یار. کمر او آن قدر باریک است که گویی خدا آن را از هیچ آفریده است. جناس زیبایی کلمه‌ی «آفریده» نیز شایان توجه است. آفریده در مصراع اول فعل است و در مصراع دوم صفت.]

بیت سوم

تا لب او، مرا مانند نای به آرزو نرساند، نصیحت تمامی مردم در گوش من مثل باد بی اثر است. [به این تصویر عینی نظر دارد که برای نواختن نای آن را بر لب می‌نهند. گویی نوازنده، نای را می‌بوسد. از این تصویر برای بیان آرزوی خود (یعنی بوسه بر لب‌های یار) سود جسته است.]

بیت چهارم

گدای کوی تو از هشت بهشت بی‌نیاز و اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است.

بیت پنجم

اگر چه مستی حاصل از شراب عشق، مرا از خود بی‌خود و وجودم را ویران کرده ولی پایه‌ی هستی واقعی و پایدار من از همین مستی و خرابی است. [تعبیر عرفانی بیت این است که شراب عشق، وجود نفسانی مرا ویران کرده و به من هستی جاویدان بخشیده است. هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق! بین خرابی و آباد و آباد شدن از خرابی، رابطه‌ی پارادوکس برقرار است. یعنی جمع کردن دو موضوع متضاد با یکدیگر و نسبت دادن آن دو به هم.]

بیت ششم

ای دل، از بیداد و ستم یار شکوه مکن؛ زیرا که او همین را لایق تو دانسته و هر چه او بخواهد و انجام دهد، عین عدل و داد است!

بیت هفتم

ای حافظ، برو و افسانه و افسون برای من بخوان، که من از این افسانه‌ها و نیرنگ‌ها بسیار به یاد دارم. [فسون دمیدن، یعنی خواندن وردهای مخصوص جادوگری و دمیدن آن بر شخص مورد نظر برای جادو کردن و فریفتن او. افسانه خواندن هم به کنایه یعنی فریفتن مخاطب. با سخنان بی‌اساس به طور کلی معشوق، در قبال سخنان شاعر درشش بیت نخست، به او پاسخ می‌دهد که این سخنان در حال ما تأثیری ندارد. برای من قصه و افسانه بخوان!]

دیوان حافظ بر اساس نسخه قزوینی و خانلری